

بسمه تعالی درس ۶ چگونگی تکوین فرهنگ معاصر غرب (فرایند شکل گیری فرهنگ معاصر غرب) تهیه کننده: محمود کرمی / زنجان / خدابنده

سؤال اصلی در این درس:

فرهنگ معاصر غرب، چه پیشینه ای دارد و چه مراحل و دوره هایی را سپری نموده است؟ چه افراد، گروه ها، سازمان ها، و نهادهایی در شکل گیری آن دخیل بوده اند؟

تاریخ فرهنگ غرب به چهار دوره تقسیم می شود:

الف) دوران یونان و روم باستان

ب) دوران قرون وسطی

ج) دوران رنسانس

ج) دوران غرب جدید (دوره مدرن)

توضیحاتی راجع به دوران های ۴ گانه

الف) دوران یونان و روم باستان: فرهنگ یونان و روم باستان؛ فرهنگ اساطیری بود. در این فرهنگ اساطیری؛ نگاه توحیدی به جهان هستی وجود نداشت و خداوندگاران متکثر (گوناگون) پرستیده می شدند. (فرهنگی که به خداوندگاران مختلف در طبیعت باور داشته و پدیده های طبیعی را راز آلود و پر از سحر و افسون می دانست. ملنند: خداوندگار باران / خداوندگار جنگل و ...)

ب) دوران قرون وسطی: فرهنگ قرون وسطی؛ فرهنگ دینی مسیحیت بود که با دعوت به توحید شکل می گرفت. طی قرون وسطی؛ آباء کلیسا (پدران کلیسا: متکلمان برجسته مسیحی به این عنوان شناخته می شدند)، به رغم آنکه از شعارها و مفاهیم معنوی و توحیدی استفاده می کردند؛ اما در عمل با رویکرد دنیوی خود؛ نوعی دنیاگرایی و سکولاریسم عملی را دنبال می کردند. آنها به نام خداوند، انسانها را به بندگی می گرفتند و همچنین به بهانه ایمان و وحی؛ عقل را از اعتبار می انداختند. (زوال انسانیت و عقلانیت به بهانه ایمان؛ شاخص اصلی این دوره است).

ج) دوران رنسانس: رنسانس به معنای تجدید حیات (نو شدن زندگی) و تولد دوباره است و دوره تاریخی قرن ۱۴ تا ۱۶ میلادی را شامل می شود. دلیل نام گذاری این دوره به رنسانس؛ این است که غرب در این زمان به فرهنگ یونان و روم باستان، بازگشت.

ویژگی های دوران رنسانس:

- ✓ فروریختن اقتدار کلیسا و بروز و ظهور پادشاهان و قدرت های محلی؛ بعنوان رقیبان دنیاطلب (سکولار) در مقابل کلیسا. (جنگ های صلیبی و فتح قسطنطنیه (استانبول امروزی) توسط مسلمانان؛ زمینه های فروریختن اقتدار کلیسا را فراهم کرد).
- ✓ انکار دخالت دین در امور دنیوی و آغاز حرکتی در جهت سکولاریسم آشکار توسط پادشاهان و قدرت های محلی؛ (پادشاهان و قدرت های محلی؛ بدلیل رویکرد دنیوی خود و برای حذف کلیسا؛ بجای آنکه عملکرد آباء کلیسا را مورد انتقاد قرار دهند؛ بتدریج دخالت دین در امور دنیوی را انکار کردند و حرکتی دنیوی (سکولار) را آغاز کردند که حتی بدنبال توجیه دینی و معنوی خود نیز نبود.
- ✓ بروز و ظهور سکولاریسم آشکار و نظری توسط پادشاهان و قدرت های محلی؛ در مقابل سکولاریسم پنهان و عملی قرون وسطی
- ✓ آشکار شدن رویکرد دنیوی به جهان (سکولاریسم آشکار)؛ در سطح هنر، اقتصاد، سیاست و حتی در قالب حرکت های اعتراض آمیز مذهبی (هنرمندان دوره رنسانس با بازگشت به هنر یونان، به ابعاد جسمانی و دنیوی انسان اهمیت دادند).

✓ بسط و گسترش ابعاد دنیوی و حذف پوشش دینی از جهان هستی و بازگشت به فرهنگ یونان و روم باستان. (این بازگشت در جهت پذیرش فرهنگ اساطیری - باستانی نبود بلکه برای عبور از مسیحیت و پذیرش تفسیر غیر توحیدی فرهنگ یونان و روم باستان از جهان هستی بود)

✓ فراهم شدن عبور از اقتصاد کشاورزی ارباب رعیتی بواسطه رشد تجارت و کشف امریکا و بالا گرفتن تب طلا.

✓ پیدایش پروتستانتیسم یا حرکت های اعتراض آمیز مذهبی در مقابل کلیسا (حرکت های اعتراض آمیز مذهبی؛ با عنوان پروتستانتیسم شناخته می شوند). (شاهزادگان اروپایی در رقابت خود با کلیسا؛ از حرت های اعتراض آمیز کشیش هایی حمایت کردند که پیوند خود را با پاپ قطع می کردند)

حرکت های اعتراض آمیز مذهبی به دو بخش تقسیم می شد:

الف) حرکت های نوع اول: این حرکت های اعتراض آمیز مذهبی؛ تنها با قدرت پاپ مخالفت داشتند و با جریان دنیاگرا (سکولار)؛ تقابل نداشتند. این حرکت ها؛ با حمایت قدرت های محلی توانستند بخشی از اروپای مسیحی را از تسلط کلیسا خارج سازند.

ب) حرکت های نوع دوم: این حرکت های اعتراض آمیز مذهبی؛ بر خلاف حرکت های نوع اول؛ با جریان دنیاگرا (سکولار) تقابل داشتند و مورد هجوم کاتولیک ها و دیگر پروتستان ها قرار گرفتند و امکان گسترش نیافتند. (مثال: آناپتیست ها؛ گروهی از پروتستان هایی بودند که به مخالفت با جریان های دنیاگرایانه ای پرداختند که از دوران رنسانس پدید آمده بود. این گروه با تحولات اجتماعی بعدی جهان غرب همراهی نکردند. بخشی از آنها که امروزه با عنوان آمیش ها شناخته می شوند. از قرن ۱۶ میلادی تا به امروز؛ شیوه زندگی خود را تغییر نداده اند. تاریخ اروپا شاهد کشتار آناپتیست ها توسط مسیحیان کاتولیک و دیگر پروتستان ها بوده است و امروزه تنها گروه های محدودی از آنها وجود دارد).

پیامدهای تحریفات دوگانه در دین مسیحیت: (تحریف دینی: یعنی خارج شدن باورهای دینی از مسیر توحیدی شان)

مسیحیت بعنوان یک دین توحیدی در جریان مقابله با فرهنگ اساطیری یونان و روم باستان (غفلت از نگاه توحیدی به هستی و پرستش خداوندگاران متکثر)؛ موفقیت هایی بدست آورد. اما تحریفاتی که در مسیحیت رخ داد؛ به دو پیامد ذیل منجر شد.

الف) پیامدهایی در سطح اندیشه و نظر: مسیحیت آمیخته با رویکردهای اساطیری شد و با قبول تثلیث؛ از ابعاد عقلانی توحید؛ دور ماند. (تثلیث: یک باور مسیحی است که با تأکید کنستانتین (امپراتور روم) در دومین شورای کلیسای جهانی؛ رسمیت یافت. بنابر تثلیث؛ خداوند، عیسی (ع) و روح القدس؛ با آنکه سه شخص اند، اما یک ذات و جوهر دارند. / تثلیث در اصل؛ اعتقاد به خدا بودن عیسی (ع) است. اعتقادی است که عیسی (ع) را هم ذات با خدا می داند).

باور به تثلیث؛ باوری نبود که عقل آنرا بپذیرد. این مسئله کلیسا را به سمت تقابل میان عقل و ایمان سوق داد. در حالیکه به گفته مورخان؛ اعتقاد به تثلیث هرگز در کتاب مقدس (انجیل)؛ آشکارا بیان نشده و در تعلیمات عیسی (ع) نیز وجود نداشته است.

ب) پیامدهایی در سطح زندگی و عمل: مسیحیان و آباء کلیسا (پدران کلیسا: متکلمان برجسته مسیحی به این عنوان شناخته می شدند)، در تعامل با فرهنگ امپراتوری روم؛ بسوی نوعی دنیاگرایی (سکولاریسم) گام برداشتند. کلیسا در این مرحله عملکرد دنیوی خود را در پوشش معنوی و دینی؛ توجیه می کرد (سکولاریسم پنهان).

فرایند تکوین یا چگونگی شکل گیری فلسفه روشنگری در فرهنگ جدید غرب:

فلسفه روشنگری چگونه در تاریخ فرهنگ غرب گسترش پیدا کرد؟ فیلسوفان روشنگری (مانند: دکارت / روسو / دیدرو)؛ چه نقشی در شکل گیری فرهنگ مدرن ایفا کردند؟

فرهنگ جدید غرب با پیدایش فلسفه های روشنگری آغاز می شود. زیرا؛ از طریق این فلسفه ای روشنگری بود که؛ رویکرد سکولار و دنیوی؛ عمیق ترین لایه های فرهنگ غرب را تسخیر کرد و سکولاریسم در باورهای بنیادین فرهنگ غرب نهادینه ساخت.

مقایسه پروتستانتیسم و روشنگری در گسترش رویکرد سکولار و دنیوی در جهان غرب :

پروتستانتیسم بواسطه هنر و تفاسیر پروتستانی از دین؛ رویکرد سکولار و دنیوی را در عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگ عمومی در جهان غرب؛ گسترش داد.... اما... روشنگری یا همان فلسفه های روشنگری؛ رویکرد سکولار و دنیوی را تا عمیق ترین لایه های فرهنگ غرب گسترش داده و سکولاریسم را در باورهای بنیادین فرهنگ غرب؛ نهادینه کرد

بطور خلاصه :

پروتستانتیسم موجب گسترش سکولاریسم در عرصه عملی و ظاهری (لایه های سطحی) فرهنگ غرب شد... (به عبارت دیگر باعث گسترش سکولاریسم در عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگی عمومی یا در عرصه هنجارها و نمادها شد) مثال : ژان کالون و مارتین لوتر از اصلاح گران دینی که با تفاسیر پروتستانی از دین؛ در گسترش فرهنگ سکولار در فرهنگ عمومی جهان غرب نقش داشتند.

در حالیکه؛

روشنگری موجب گسترش سکولاریسم در سطح نظری و عمیق (لایه های بنیادین و عمیق) فرهنگ غرب گردید. (به عبارت دیگر باعث گسترش سکولاریسم در عرصه باورها و ارزش های بنیادین گردید).

روشنگری ← سکولاریسم نظری (سکولاریسم در لایه های عمیق؛ سکولاریسم در عرصه باورها و ارزش های بنیادین)

پروتستانتیسم ← سکولاریسم عملی (سکولاریسم در لایه های سطحی / سکولاریسم در عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگ عمومی)

آثار فرهنگ جدید غرب در زندگی اجتماعی :

باورها و ارزش های بنیادین غرب؛ آثار خود را از طریق هنر، دین و فلسفه های جدید؛ بتدریج به عرصه های علم و فناوری و صنعت، اقتصاد، حقوق و سیاست آشکار کرد.

آثار فرهنگ جدید غرب (تأثیر باورها و ارزش های بنیادین غرب) در ۴ عرصه :

الف) عرصه علم و فناوری و صنعت : علم جدید با تأثیر پذیری از باورها و ارزش های بنیادین غرب؛ شناخت حقیقت جهان و مسئولیت عبور انسان از مُلک به ملکوت را وظیفه خود نمی دانست. بلکه این علم؛ بتدریج به ابزار تسلط انسان بر طبیعت تبدیل شده و از این جهت به دستاوردهای شگرفی نیز دست یافت. با غلبه این رویکرد جدید در علم؛ علوم تجربی در بین علوم مختلف بیشترین اهمیت را یافتند و فناوری و صنعت پیامد و رهاورد پیشرفت همین علوم تجربی بود. (در قرن ۱۸ میلادی انقلاب صنعتی از انگلستان آغاز شد و بتدریج در دیگر کشورهای اروپایی گسترش یافت).

ب) عرصه اقتصاد : اقتصاد قرون وسطی بر مدار کشاورزی و روابط اجتماعی ارباب- رعیتی بود. نظام ارباب - رعیتی در غرب که در غرب از آن با عنوان فئودالیسم یاد می شود. نوعی برده داری فراگیر و گسترده بود، زیرا کشاورزان وابسته به زمین های اربابان خود بودند و امکان جابجایی و نقل و انتقال نداشتند. اما این اقتصاد تحت تأثیر باورها و ارزش های بنیادین غرب و با گسترش تجارت و بدنبال آن رشد صنعت؛ قشر جدید سرمایه داران را بوجود آورد. بدین ترتیب؛ اقتصاد کشاورزی فئودالی به اقتصاد صنعتی سرمایه داری متحول شد و روابط ارباب - رعیتی به روابط کارگران- سرمایه داران، تغییر یافت.

ج) عرصه حقوق بشر : تحت تأثیر باورها و ارزش های بنیادین غرب حقوق فطری- الهی انسان جای خود را به حقوق طبیعی بشر داد. حقوق طبیعی بشر، بر اساس خواسته ها و نیازهای طبیعی و این جهانی (دنیوی) انسانها، شکل می گیرد. در حالیکه حقوق فطری - الهی انسان؛ با نظر به ابعاد معنوی و دنیوی انسان و با دو ابزار معرفتی وحی و عقل شکل می گیرد.

د) عرصه سیاست : باورها و ارزش های بنیادین غرب (سکولاریسم / اومانیزم / روشنگری)؛ فرهنگی را پدید آورد که راه را برای شناخت حقیقت الهی انسان و جهان؛ فروبست، این باورها و ارزش های بنیادین غرب؛ نظام سیاسی کاملاً سکولاری را شکل داد و لیبرالیسم اندیشه سیاسی جدیدی بود که از این رهگذر شکل گرفت.

لیبرالیسم : اندیشه سیاسی نوینی است که؛ به انسان دنیوی و این جهانی اصالت و اهمیت می دهد و خواست و اراده انسان را مبدأ قانون گذاری می داند. لیبرالیسم به معنای مباح دانستن همه امور در قیاس با خواست انسان است / لیبرالیسم به معنای آزادی انسان از همه ارزش های متعالی است که مستقل از او باشد / لیبرالیسم به معنای مبدأ بودن انسان برای همه ارزش هایی است که به خواست او شکل می گیرد.

انقلاب فرانسه : نخستین انقلاب لیبرال در جهان است. این انقلاب؛ الهام بخش انقلاب های دیگری شد که پس از چهار دهه، سراسر اروپا را فرا گرفت. انقلاب فرانسه ؛ ریشه در حرکت های فرهنگی دوران رنسانس و اندیشه های فلسفی روشنگری و تغییرات اجتماعی مربوط به انقلاب صنعتی داشت.

پیوست . برای مطالعه دانش آموزان

جنگ های صلیبی : (۱۲۹۱ تا ۱۰۹۵) به مدت ۱۹۶ سال بطور متناوب و نه متولی. میان مسیحیان و مسلمانان

جنگ های صلیبی : سلسله جنگ های مذهبی بود که با دعوت پاپ و با هدف باز پس گیری اورشلیم و سرزمین های مقدس از دست مسلمانان آغاز شد که البته این جنگ ها در اصل پاسخی به خواسته رهبران امپراتوری روم شرقی برای جلوگیری از پیشروی ترکان سلجوقی در آناتولی بود. صلیبیان؛ مسیحیان کاتولیکی بودند که در ابتدا موفقیت هایی بدست آوردند اما سرانجام، از سرزمین های مقدس بیرون رانده شدند.

لیبرالیسم : (آزادی گرایی) یعنی : آزادی اندیشه / بیان اندیشه و تبادل اندیشه. لیبرالیسم یعنی : آزادی انسان از قید نظارت، هدایت و نصایح دولت و آزادی انسان از آمریت (امر و نهی) هر گونه نهاد اقتدارگرا مانند دولت و ...

اسقرار لیبرالیسم و آزادی انسان، از طریق کاهش قدرت دولت، اقتدار قانون، مالکیت خصوصی ، تکثر گرایی و فردگرایی حاصل می شود.

جامعه توده ای : جامعه ای است که افراد از خود شکل مشخصی ندارند، به عبارت دیگر افراد دارای فردیت نیستند. افکار، احساسات و سرنوشت افراد وابسته به یکدیگر و تحت سلطه سنت ها و آداب و رسوم جمعی است. در این جامعه، عواطف بجای عقلانیت در روابط اجتماعی حکفرماست و همرنگی کورکورانه با جماعت و اقتدار ناآگاهانه به جمع، از ویژگی های برجسته این جامعه است. (جامعه توده ای همانند توده های ریگ در کویر است که از خود شکلی ندارند و شکل و حرکت آنها وابسته به جهت وزش باد است. در اصطلاح نان به نرخ باد می خورند. افراد در جامعه توده ای؛ صرفاً کنار هم هستند و بر خلاف رفتارهای ظاهری شان؛ تعلق چندانی به یکدیگر ندارند و در باطن نسبت به یکدیگر ستیزه جو و در حال رقابت هستند. منافع و مصالح جمعی و ملی؛ تنها چیزی است که از آن سردرنیاورده اند. زیرا افراد این جامعه؛ حافظه جمعی ندارند.